



مجموعه کتاب‌های بر نامه تلویزیونی «معرفت»
دفتر هفتم

سنایی و عطار

دیدگاه‌های فلسفی
استاد غلامحسین دینانی

تحقیق و تدوین:
اسماعیل منصوری لاریجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه کتاب‌های برنامه تلویزیونی «معرفت»
دفتر هفتم

سنایی و عطارد

دیدگاه‌های فلسفی
استاد شلامحسین دینانی

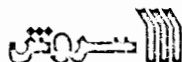
تحقیق و تدوین:
اسماعیل منصوری لاریجانی

سروش

تهران | ۱۳۹۹

شماره ترتیب انتشار: ۱۷۴۷

- اسرشناسه: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - | _____ |
- | Ebrahimi Dinani, Gholam-Hossein | _____ |
- عنوان و نام پدیدآور: سنایی و عطار؛ دیدگاه‌های فلسفی استاد غلامحسین دینانی / | _____ |
- تحقیق و تدوین: اسماعیل منصوری لاریجانی. | _____ |
- مشخصات نشر: تهران: صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش، ۱۳۹۹. | _____ |
- مشخصات ظاهری: ۱۴۸ ص. | _____ |
- افروست: مجموعه کتاب‌های برنامه تلویزیونی معرفت؛ دفتر هفتم. | _____ |
- اصدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش؛ شماره ترتیب انتشار: ۱۷۴۷. | _____ |
- شابک: ۲-۱۵۵۹-۱۲-۹۶۴-۹۷۸ | ۳۰۰,۰۰۰ ریال | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | _____ |
- یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۰ - ۱۴۲. | یادداشت: نمایه. | _____ |
- عنوان دیگر: دیدگاه‌های فلسفی استاد غلامحسین دینانی | _____ |
- موضوع: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - - مصاحبه‌ها | _____ |
- موضوع: عطار، محمد بن ابراهیم، ۵۳۷ - ۶۲۷ ق. - - سرگذشتنامه. | _____ |
- موضوع: سنایی، مجدود بن آدم، ۴۲۷۳ - ۵۲۵ ق. | _____ |
- موضوع: فیلسوفان ایرانی - سرگذشتنامه | - موضوع: Philosophers - Biography - Iran | _____ |
- موضوع: فلسفه اسلامی | - موضوع: Islamic philosophy | _____ |
- شناسه افزوده: منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ - - مصاحبه‌گر | _____ |
- شناسه افزوده: صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش | _____ |
- ارده‌بندی کنگره: ۱۳۰۳ BBR | رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱ | _____ |
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۱۲۸۱۶۱ | _____ |



انتشارات سروش و سمعای جمهوری اسلامی ایران

سنایی و عطار - معرفت ۷

- دیدگاه‌های فلسفی استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی | _____ |
- تحقیق و تدوین: اسماعیل منصوری لاریجانی | _____ |
- اویراستار: پروانه بیات | طراح جلد: سعید ملک | _____ |
- چاپ اول: ۱۳۹۹ | قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ ریال | شابک: ۲-۱۵۵۹-۱۲-۹۶۴-۹۷۸ | _____ |
- این کتاب در هزار نسخه در چاپخانه انتشارات سروش لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد. | _____ |
- تهران، خیابان استاد شهید مطهری، تقاطع خیابان شهید دکتر مفتاح، ساختمان سروش | _____ |
- مرکز پخش: ۱۶۰۳۱۰۸۸ - ۶۶۴۹۳۶۲۲ | سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۵۳۵۶ | _____ |
- | www.sorushpub.com | همه حقوق محفوظ است. | _____ |

فهرست

۹	مقدمه
۲۵	گفت و گوی اول
۲۷	سنایی را پدر ادبیات عرفانی می‌دانیم
۲۸	مولانا به شدت تحت تأثیر سنایی و عطار است
۲۹	عارف نمی‌تواند اشعری باشد
۳۰	این‌ها عارفانه و فوق حکمت صحبت می‌کنند
۳۰	تفاوت بین فلسفه و حکمت
۳۲	زبان شعر زبانی است که به آسانی نمی‌توان آن را تکفیر کرد
۳۲	حکیم سنایی به شدت به حکمت یونانی می‌تازد
۳۳	بوعلی می‌گوید افلاطون بی‌سواد بوده است
۳۵	اندیشه‌های بوعلی دوباره در غرب احیا شده است
۳۶	اسلام به خیلی جاها رفت، اما سنایی از آنجا برنیامد
۳۷	اشکال منطق ارسطویی
۳۹	این تقصیر بر گردن خود ما نیز هست
۴۰	این‌ها می‌خواسته‌اند بگویند هر فکری که بوده، از غرب بوده است
۴۱	یک چیز را نمی‌شود از بشر گرفت و آن خداست
۴۱	اولین صادر و اولین موجود و طلیعه، عقل است
۴۵	گفت و گوی دوم
۴۸	سنایی، عقل را غایت غیرمتناهی می‌داند

- ۵۰ سخن نمی‌گوییم زیرا حروف متناهی هستند
- ۵۱ در جهانی و از جهان پیشی
- ۵۳ سنایی میان عقل و عشق جدایی نمی‌بیند
- ۵۴ عشق، آتش نشان بی‌آب است
- ۵۵ زمان، بودنش در نبودش است
- ۵۵ آیا این خودخواهانه نیست که عشق صرفاً نظر به خویشتن داشته باشد؟
- ۵۶ شعر از قوی‌ترین اقسام هنر است
- ۵۷ خداوند هم شعر و شاعری را دوست دارد
- ۵۸ هرکس سنایی، مولوی و عطار نمی‌شود
- ۵۸ ای بسا شیر، کان تو را آهوست
- ۶۰ شیطان فقط در وجود انسان فعال است
- ۶۰ اگزستانسیالیسم و اصالت وجود
- ۶۱ اینجا شائبهٔ نسبی‌گرایی در نگاه ایشان وجود دارد
- ۶۳ سنایی در کنار حکمت یونانی، ذوق ایمانی را نیز مطرح می‌کند
- ۶۵ **گفت وگویی سوم**
- ۶۷ هر چیز به جای خویش نیکوست
- ۶۸ عالم، عالم تکامل است
- ۶۹ معنای کمال
- ۷۰ تکامل و حرکت جوهری
- ۷۱ تحول لزوماً به معنای تکامل نیست
- ۷۲ مگر خدا غایب می‌شود که نیاز به خلیفه داشته باشد؟
- ۷۲ هیچ موجودی جز انسان تمام صفات حق را منعکس نمی‌کند
- ۷۳ باید نگاه ما نسبت به مسئلهٔ غایت تغییر کند
- ۷۴ هدف خداوند از آفرینش چه بود؟

- ۷۵ خداوند، خودش را می‌خواهد
- ۷۵ چرا خداوند، حکمت را مقدم بر موعظهٔ حسنه قرار داده است؟
- ۷۶ هر چیز که هست، آن‌چنان می‌باید
- ۷۷ سنایی، حکمت را به معنای اخلاق در نظر می‌گیرد
- ۷۸ همهٔ مردم حکیم نمی‌شوند
- ۷۹ پلورالیسم دینی سنایی
- ۸۰ علامه طباطبایی و مسئلهٔ تضاد
- ۸۱ شاید هیچ موجودی به اندازهٔ انسان دارای تضاد نباشد
- ۸۲ آیا انسان کامل دارای تضاد است؟
- ۸۳ هیچ چیز در عالم، مطلق نیست
- ۸۴ انسان، لغزنده‌ترین جاده است
- ۸۷ **گفت‌وگوی چهارم**
- ۸۹ انعکاس اندیشه‌های سنایی در عطار و مولانا
- ۹۰ سقراط موحد بوده است
- ۹۱ نخستین مخلوق و نخستین صادر، عقل است
- ۹۱ این حد از عرفان، در هیچ زبانی منعکس نشده است
- ۹۲ حکمت فردوسی را کمتر از حکیم سنایی نباید دانست
- ۹۴ صید، نزدیک و تو دور انداخته
- ۹۵ گرته‌برداری مولوی از سنایی و عطار
- ۹۶ اگر حقایق به صورت عریان بیان شوند، برخی آن‌ها را نمی‌فهمند
- ۹۷ اسلام، سنتز یهود و نصاری
- ۹۸ تأثیر زبان شعر
- ۱۰۰ در جوانی شعر می‌سرودم
- ۱۰۱ اول ای جان دفع شرّ موش کن

گفت وگوی پنجم؛ عطار

۱۰۵

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۷

۱۱۹

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۵

۱۲۷

۱۲۹

۱۴۰

۱۴۳

زمانه ما توانایی درک بعضی از زوایای منطق الطیر را ندارد

هفت شهر عشق را عطار گشت

باید با منطق عطار آشنا شد

قول به وحدت هستی، یکی از اصول مسلم عرفان است

من نیستم و هرچه هست، اوست

انسان خط پایان ندارد

گر عاقل و دانایی، حل این معما کن

مادامی که انسان خود را شناسد، راهی به سوی خداوند ندارد

نخستین قدم، پاکی دل است

در فلسفه هم بسیاری از افراد، مقلد باقی می مانند

صدق، از شئون ایمان است

انسان هیچگاه بدون خواستن نیست

در این صورت است که انسان از تقلید بیرون می آید

اخلاص و صداقت و طلبیدن حق، اساس کار است

بدترین دردهای عالم بی دردی است

هر شبی در این ره، صد بحر آتشین است

دردمندی لازمه تکامل است

فهرست آیات (به ترتیب آمدن در گفت وگوها)

فهرست روایات (به ترتیب آمدن در گفت وگوها)

اشعار (به ترتیب آمدن در گفت وگوها)

فهرست منابع

نمایه

مقدمه

سنایی در نیمه اول قرن پنجم هجری به دنیا آمد و در غزنه از دنیا رفت. شعر او در تقویت ادبیات عرفانی بسیار مؤثر بوده است.

روزی از گلخن حمام عبور می کرد که دید مجذوب عاشقی به ساقی خود می گوید: «قدحی پر کن تا به کوری چشم ابراهیمک غزنوی، پادشاه موردستایش سنایی، بنوشم.» ساقی می گوید: «او پادشاهی عادل است.» پاسخ می دهد: «نه، او مردک بی انصاف و ناخشنودی است.» بار دیگر می گوید: «قدحی پر کن تا به کوری چشم سنایی شاعر بنوشم که احمق است. لاف و گزافی چند فراهم آورده و شعر نام نهاده است.» حکیم سنایی چون این سخنان شنید، از حال برفت و دل او از مخلوق بگردید و از دنیا سرد شد و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت و طریقت انقطاع و عبادت را شعار خود ساخت.^۱

سنایی با اینکه از موضع اشاعره سخن می گوید، عارف و صوفی مشتاقی است که در راه سلوک قدم برمی دارد. درواقع، زبان رسمی او عرفان است و در قالب شعر، عمیق ترین معانی عرفانی را بیان کرده است. حکیم سنایی برخی از مسائل فلسفی را بی اساس شمرده و با

۱. شفیعی کدکنی، تازیانه های سلوک، ص ۱۶.

یونان زدگی، به تعبیر امروزی غرب زدگی، مخالفت ورزیده است. به همین مناسبت می‌گوید:

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین
که محروم‌اند از این عشرت هوس‌گویان یونانی
برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو
چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی^۱

سنایی صاحب مثنوی عقل‌نامه و عشق‌نامه و سیرالعباد الی‌المعاد است. ایشان در ستایش عقل می‌گوید:

پادشاهی که بعد کن کان اوست اصل کون و نتایج جان اوست
برتر از غایت تناهی اوست خامه دفتر الهی اوست
هیچ‌کس را بدو بدایت نیست ملک او را جز او نهایت نیست^۲
یا در حدیقه می‌گوید:

هرچه در زیر چرخ نیک و بدند خوشه‌چینان خرمن خردند
چون درآمد ز بارگاه ازل شد بدو راست کار علم و عمل
در حرفی که پرده نقل است آخر شرع، اول عقل است
از برای صلاح دولت و دین چشم عقل اولی است و آخرین^۳
عقل، از نظر سنایی، تنها جنبه وجودی ندارد، بلکه او به جنبه‌های معرفتی آن هم توجه دارد؛ به همین دلیل، عقل هم علت است هم دلیل.

همچنین سنایی نسبت عقل به وحی را مثل چشم می‌داند به نور چشم. عقل چشم و پیمبری نور است آن ازاین، این از آن نه بس دور است

۱. سنایی، دیوان اشعار، قصیده شماره ۱۹۰.

۲. همو، سیرالعباد الی‌المعاد.

۳. همو، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، «اندر ستایش عقل و عاقل و معقول»، ص ۲۵۹.

اینکه در دست شهوت و خشم اند چشم بی نور و نور بی چشم اند
نیست جز شرع و عقل و جان و دماغ خلق را در دو خطه چشم و چراغ^۱
سنایی درباره عشق هم نکات بدیعی دارد:

عشق با سر بریده گوید راز زآنکه داند که سر بود غماز
عشق آتش نشان بی آب است عشق بسیار جوی کمیاب است
عاشقی خود نه کار فرزانه است عقل در راه عشق دیوانه است^۲
یا می گوید:

عشق مرغ نشیمن قدم است قوت او گه وجود و گه عدم است
در بدایت وجود غیر خورد تا نهایت همین قدم سپرد
از ازل تا ابد گرفته برش نبود جز به خویشتن نظرش
اصل تا فرع با وجودش صحو عرش تا فرش در وجودش محو
عقل و فهم از صفات او معزول غیر او را بدو محال وصول^۳
حکیم سنایی مرگ را از حلقه های زنجیر تحول و تکامل می داند و آن
را در نظام احسن آفرینش امری ضروری به شمار می آورد.

آن زمان کایزد آفرید آفاق هیچ بد نافرید بر اطلاق
مرگ این را هلاک و آن را برگ زهر آن را غذای و این را مرگ^۴
سقراط زندگی را چیزی جز آمادگی برای مرگ نمی داند. او درباره «قو»
می گوید: قو چون مرگ خود را نزدیک می بیند، از فرط شادمانی زیباترین
نغمه های خویش را ساز می کند؛ زیرا می داند که به زودی نزد خدایی
خواهد رفت که خدمتگزار اوست. قوها چون پرستندگان و خادمان
آپولون هستند، نیروی پیشگویی دارند و چون خدمت خدا می روند،

۱. همان، «اندر جمع بین عقل و شرع».

۲. همان، باب پنجم، «اندر فصیلت علم».

۳. همو، دیوان سنایی، به تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۹.

۴. همو، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، باب اول، «در توحید باری تعالی».

شادمانی می‌کنند. لذا من نه در پیشگویی دستی کمتر از خود دارم، نه در روز مرگ ترسو تر از آنم.^۱

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد فریبنده زاد و فریبا بمیرد^۲
حکیم سنایی نه تنها مرگ را از مراحل تکامل انسان دانسته، بلکه آن را در سیر صعودی امر زیبایی به شمار آورده است. از زبان اشتربه شخص ابله می‌گوید:

در کژی‌ام مکن به نقش نگاه توز من راه راست رفتن خواه
نقشم از مصلحت چنان آمد از کژی راستی کمان آمد^۳
یا می‌گوید:

هرچه در خلق سوزی و سازی است اندر آن مرخدای را رازی است
ای بسا شیر کان تو را آهوست وی بسا درد کان تو را داروست^۴
در هر حال، سنایی در قالب شعرو تمثیل نکات حکمی و اخلاقی بی‌شماری را بیان کرده است که ما مزید اطلاع خوانندگان آن‌ها را در اینجا مطرح کردیم.

در میان عرفای بزرگ جهان اسلام کمتر کسی را می‌توان یافت که به اندازه عطار از اندیشه‌های فلسفی و روش فیلسوفان یونانی مآب اظهار بیزاری کرده باشد. او «کاف» کلمه کفر را بر «فا»ی فلسفه ترجیح داده است. عطار بدون تردید یکی از عرفای بزرگ جهان است که از روی تأمل سخن می‌گوید. درست است که عطار به سبک و اسلوب فلاسفه و براساس اصطلاحات آنان سخن نگفته است، ولی بسیاری از آثار خود را از روی تأمل و ژرف‌اندیشی به وجود آورده است. کدام اندیشمندی

۱. افلاطون، مرگ سقراط، تفسیر چهار رساله، ص ۱۵۲.

۲. حمیدی شیرازی، مهدی، شعر «مرگ قو».

۳. سنایی، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، باب اول، «در توحید باری تعالی».

۴. همان.

را می‌توان یافت که با کتاب منطق الطیر این عارف بزرگ آشنایی کامل داشته باشد و در نوعی حیرت و شگفتی فرو نرود؟ این کتاب آخرین مثنویات عطار و عالی‌ترین تجربه سلوکی اوست. به قول مولوی، تأمل همراه حیرت تورا به حضور حضرت حق می‌برد.

از سبب دانی شود کم حیرت حیرت آرد به سوی حضرت^۱
شیخ عطار عقل فلسفی را خیال خوانده و خیال فلسفی را دورترین امور از شرع اسلام دانسته است:

مرد دین شو محرم اسرار گرد وز خیال فلسفی بیزار گرد
نیست از شرع نبی هاشمی دورتر از فلسفی یک آدمی
شرع فرمان پیمبر کردن است فلسفی را خاک برسر کردن است^۲

چون نباشد نور دل دل نیست آن چون نباشد روح جز گل نیست آن^۳
ما مقلد فلسفی هم داریم، یعنی برهانی را طوطی‌وار می‌آورند و برای دیگران بازگو می‌کنند. این‌گونه اشخاص در فلسفه نیز مقلد باقی می‌مانند؛ شاید مراد شیخ عطار این‌گونه افراد باشد.

نکته مهم دیگر اینکه شیخ عطار در شمول رحمت و اسعۀ پروردگار، مسئلۀ علت و معلول را مردود می‌شمارد و امیدواری ابلیس را شاهد مدعای خویش می‌آورد. او معتقد است حتی ابلیس هم از رحمت و اسعۀ حق تعالی ناامید نیست. چنان‌که شبلی نقل کرد: «ابلیس را در عرفات دیدم. گفتم: تو در اینجا چه می‌کنی؟ مگر هنوز به رحمت حق امید داری؟ گفت: ای شیخ! سالیان دراز خدا را پرستیدم و راهنمای

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۳۷.

۲. عطار، مصیبت‌نامه، «آغاز کتاب».

۳. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۱۲۶.

ملائک بودم. دلی پراز محبت داشتم و به وحدانیت حق اقرار می‌کردم. بااین همه، مرا بی علت از درگاه خود راند. بنابراین، کار او موقوف علت نیست. پس چه عجب که باز مرا ببخشد و به درگاه خود خواند؟!^۱ البته ناگفته نماند که انکار علیت عارف غیر از انکار علیت در اندیشه اشاعره است.

چوما در اصل کل علت نگوییم بلی در فرع هم علت نجویم چو عقل فلسفی در علت افتاد ز دین مصطفی بی دولت افتاد و رای عقل ما را بارگاهی است ولیکن فلسفی یک چشم راهی است^۲ علت انکار علت از نگاه عرفا آن است که معتقدند عارف در همان حال که نظر بر ملک دارد، با چشم ملکوتی نظر بر عالم ملکوت هم دارد. «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»^۳ و «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۴

دکتر زرین کوب در کتاب صدای بال سیمرغ، سرودن مثنوی منطق الطیر را ماهرانه و هوشمندانه دانسته و آن را اثر پرشوری به شمار آورده و بااین حال، عطار را شخص ساده دلی دانسته است؛ دلیل آن بیان کرامات اولیا در تذکرة الاولیاست.^۵

محقق معاصر دیگر، بدیع الزمان فروزانفر، هم شیخ عطار را مرد زمان آینده و عصر مستقبل دانسته است که بسیاری از بیان او با عصر حاضر تناسب ندارد.^۶

۱. فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل عطار، ص ۳۰۷.

۲. عطار، اسرارنامه، بخش ششم.

۳. بلد/ ۸. «آیا برای او دو چشم نیافریدیم؟»

۴. انعام/ ۷۵. «بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد.»

۵. زرین کوب، صدای بال سیمرغ، ص ۵۶.

۶. فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل عطار.

آقای دکتر شفیعی کدکنی هم درک اهمیت شعر عطار را برای کسانی که بیرون از منظومه فکری او قرار گرفته اند، بسیار دشوار و تقریباً محال می داند.^۱ همچنین آقای دکتر کدکنی می گوید: «مراحل تکامل شعر عرفانی سه موج عمومی، سه خیزاب بلند در آن دیده می شود. قله یکی از این خیزاب ها سنایی است و قله دومین خیزاب عطار و سومین کوه موج و قله، که بلندترین آن ها است، جلال الدین مولوی است. بعد از او هرچه هست، موج ها و موجک ها است.»^۲

به هر حال، هر شخص نباید نقد عرفانی کند، زیرا او فقط به اموری می اندیشد که در حد تجربه حسی تحقق می پذیرد. سخن عارفی چون عطار از معدن دیگری است، و آن از بحر جانان است.

زان شدم از بحر جان گوهرفشان کز تو بحر جان من دارد نشان^۳
ویژگی های سلوک عطار: سالک در سلوک عطار فکر انسانی است که از عالم علوی و ملائکه مقربین و نخست جبرئیل، سیر خود را آغاز می کند و از جبرئیل می خواهد که از کنه و رموز کار او را با خبر کند. ولی جبرئیل با بیانی سوزناک می گوید که او نیز در همین ورطه گرفتار است. به یاران جبرئیل (میکائیل، اسرافیل و عزرائیل) و جمله عرش و آسمان ها رجوع می کند تا گره از کار وی بگشایند؛ در مجموع، بیست و هشت مرحله از جبرئیل تا مرحله پیغمبران طی می کند و در هر مرحله ناامید به پیر خود بازمی گردد و پیر، صفت خاص آن مرتبه را برایش روشن می سازد.

از مقاله بیست و نهم مصیبت نامه، سالک سیر خود را در مراتب پیغمبران آغاز می کند و مشکل سالک را هریک از پیامبران به سید

۱. شفیعی کدکنی، زبور پارسی، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۲۰.

۳. عطار، منطق الطیر، «در نعت رسول».

کائنات، محمد مصطفی (ص)، ارجاع می‌دهند که در این مرتبه، سالک شراب عشق محمدی (ص) را سر می‌کشد؛ سپس اسرار فقر را به سالک می‌آموزد و او را به طی پنج وادی، که از این پس شروع می‌شود و مراتب سیرالنفس است، دلالت می‌نماید که شامل حسن، خیال، عقل، دل و جان است.

در مقالهٔ چهلیم مصیبت‌نامه، با شرح وادی جان سفر فی الخلق به پایان می‌رسد و سفر فی الله، که عطار مدعی است کتابت آن موقوف اجازهٔ حضرت حق است.^۱

پیر عطار کیست؟

کسانی را عقیده بر این است که عطار در طریقهٔ «کبرویه» سیر و سلوک داشته است و از محضر شیخ نجم‌الدین کبرا کسب فیض کرده است. مرحوم سعید نفیسی این قول را تأیید کرده است.^۲ مرحوم نفیسی در این کتاب از ینابیع الموده بلخی قندوزی استفاده کرده که در آن یکی از آثار مهم شیخ عطار به نام مظهر الصفات را آورده است، که در آنجا شیخ عطار خود را از اصحاب شیخ نجم‌الدین کبرا می‌شناسد. دکتر زرین‌کوب هرگونه ارتباط او با نجم‌الدین کبرا را منتفی دانسته و از ملاقات او با شیخ مجدالدین بغدادی، که مقیم نیشابور بوده، خبر داده است.^۳

صاحب طرائق الحقایق، عطار را سالک اوپسی می‌خواند؛ اما خود عطار معتقد است که اگر سالک دردمند و طالب مقصود باشد، عنایت

۱. عطار، مصیبت‌نامه، ص ۳۴۶.

۲. سعید نفیسی، جست‌وجو در احوال و آثار عطار، ص ۴۴.

۳. زرین‌کوب، صدای بال سیمرغ، ص ۳۴.

خداوند او را دستگیری خواهد کرد که در مقالهٔ چهارم مصیبت‌نامه آن پیر را جان یا روح می‌خواند:

گرتو گویی نیست پیری آشکار تو طلب کن در هزار اندر هزار
گرتورا دردی است پیرآید پدید قفل دردت را پدید آید کلید^۱
سهروردی از این پیر به عنوان «طباع تام» یاد می‌کند که چهرهٔ حقیقی انسان کامل است.

شیخ عطار فکر را دو گونه می‌داند: اول، فکرت عقلی که از وهم مایه می‌گیرد؛ دوم، فکرت قلبی که از ذکر مایه می‌گیرد.

راهرو را سالک ره فکر اوست فکرتی کان مستفاد از ذکر اوست
ذکر باید گفت تا فکر آورد صد هزاران نکتهٔ بکر آورد^۲
این ذکر همان ذکر خفی است که پیر و راهنما به سالک خود می‌دهد. به قول سهروردی، همان‌طور که سالک را شیخی لازم است تا خرقه بپوشد، پیری هم لازم است تا تلقین ذکر کند. مراد از آیه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳ همین است.

همچنین اساس اندیشهٔ عطار بر درد و حیرت است. ایشان درد را معدن گنج معرفت می‌داند:

لازم درددل عطار باش وز هزاران گنج برخوردار باش^۴
یا می‌گوید:

ذره‌ای دردم ده ای درمان من زآنکه بی دردت بمیرد جان من
کفر کافر را و دین دین دار را ذره‌ای دردت دل عطار را^۵

۱. عطار، مصیبت‌نامه، «آغاز کتاب».

۲. همان.

۳. نحل/۴۳. «اگر خود نمی‌دانید، از اهل کتاب بپرسید».

۴. عطار، مصیبت‌نامه، ص ۳۶۶.

۵. همو، منطق‌الطیر، «در توحید باری تعالی جل و علا».

عطار سوز عشق و قوت استدلال را با هم درمی آمیزد. حقیقت معرفت را در آمیزش عشق و عقل می بیند و بستر این آمیختگی را مناجات می داند. به همین دلیل، تلاش این عارف بزرگ در باب توحید بیشتر به صورت مناجات شکل می گیرد و طنینی در مناجات است که عقل را عاشقانه به پرواز درمی آورد و منطق الطیر از این جهت است که سالک طیاره است و پرواز می کند:

ای گناه آمرز و عذرآموز من سوختم صد ره چه خواهی سوز من
من ز غفلت صد گنه را کرده ساز تو عوض صد گونه رحمت داده باز
ذره ای دردم ده ای درمان من زآنکه بی دردت بمیرد جان من
عقل را دائم مناجات تو است سوز عشق و درد حاجات تو است^۱
پس این مناجات است که تولید درد می کند و درد منشأ طلب و جست و جو است. آه صاحب درد در هر مرحله ای رهگشاست.

همچنین عطار معتقد است کسی که گم گشته ندارد، اهل سلوک نیست. هرکه او را یوسفی گم کرده نیست گرچه ایمان آورد، آورده نیست^۲
ترک تعلقات شرط اصلی سلوک است که عطار با منظومه منطق الطیر به شرح این حقیقت می پردازد که سالکان ره قفس تعلقات را شکسته اند و به کرانه مرگ اختیاری رهسپار شده اند.

من زبان و نطق مرغان سربه سر با تو گفتم فهم کن ای بی خبر
در میان عاشقان مرغان درند کز قفس پیش از اجل درمی پرند
جمله را شرح و بیانی دیگر است زآنکه مرغان را زبانی دیگر است^۳
اهل سلوک دو حالت قبض و بسط را تجربه کرده اند. عطار قبض

۱. همان.

۲. همو، مصیبت نامه، بخش شانزدهم.

۳. همو، منطق الطیر، «در وصف حال».

را چون دریای موجی می‌داند که هزاران جاندار را به درون خود کشیده است. در قبض، آثار سالک فانی می‌گردد. هزاران هزار عارف بزرگ در این عالم زندگی می‌کردند، ولی هیچ‌کس از احوال آنان آگاه نگشت. فرورفتم به دریایی من ای دوست که جان صد هزاران غرقه اوست به نظر عطار، راه سالک بی‌پایان است و در هر مرحله‌ای بر حیرت سالک افزوده می‌شود.

هرزمان این راه بی‌پایان تر است خلق هر ساعت در او حیران تر است تا ابد این راه منزل رفتنی است جمله در خوابه دل رفتنی است رنج و غم همچنین باعث تطهیر دل می‌شود. حضرت داوود گفت: «یارب! مرا دستور فرمودی که بدن خود را با روزه و نماز پاکیزه سازم. اما قلبم را باچه چیزی پاک کنم؟ خداوند فرمود: ای داوود! با رنج‌ها و غم‌ها.» به قول مولوی:

این جفای خلق با تو در جهان گریه بدانی گنج زر آمد نهم خلق را با تو چنین بدخو کند تا تو را ناچار رو آن سو کند^۱ به قول حافظ:

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد^۲ در اندیشه عطار عقل مدار تکلیف است.

خرقه تکلیف دین بر قد توست تا به حد نیستی سرحد توست^۳ عقل هم اقبالی به حق دارد هم ادبار. اگر رو به دنیا کند، دایه او حس می‌شود و ماهیتی دنیوی پیدا می‌کند که همان سالک عقلی است.

دایه عقلی و عقل پیرکار هست از پستان تو یک شیرخوار

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۶۲.

۲. حافظ، دیوان حافظ، غزل شماره ۱۵۹.

۳. عطار، مصیبت‌نامه، بخش سی و هشتم.

دائماً در نقل می‌بینم تو را در نثار عقل می‌بینم تو را^۱
اگر سالک اقبال به حق کند، دایه او اسرار عالم قدس است و سالک
قلبی است که مرکز آن دل یا قلب است، که صورت‌های معرفت در آن
است و عقل از آن ارتزاق می‌کند:

چون تو او را زنده کردی در صفت داد او در صورت صد معرفت
چون تو را در زنده کردن دست هست در دلم این مردگی پیوست هست
زندگی بخش و به مقصودم رسان در عبودیت به معبودم رسان^۲
در اینجا دلی که دایه قدسی است، عقل را به سرافرده جان می‌برد
که پایان سلوک است.

عشق در دل بین و دل در جان نهان

صد جهان در صد جهان در صد جهان

این جهان همان عالم جان است:

هرکه او در عالم جان ره برد از ره جان سوی جانان ره برد
ره به جان بردن به جانان بردن است لیک اول ره سوی جان بردن است^۳
از دید عطار، وقتی انسان به حقیقت جان آگاه نشود، نمی‌تواند از
حق و رسیدن به حقیقت سخن بگوید. رسیدن به حقیقت مقام جان،
راه به جانان بردن است و زمانی این اتفاق می‌افتد که عارف طیار باشد
نه سیار. چنان‌که عطار از زبان بایزید بسطامی نقل کرده است: «عارف
طیار است و زاهد سیار»^۴.

عارف طیار سرانجام به گوهر جان می‌رسد که آینه حق‌نماست.
مرغ‌هایی که به قصد رسیدن به جایگاه رفیع سیمرغ راه سخت آن را

۱. همان، بخش سی‌وششم.

۲. همان، بخش سی‌وهشتم.

۳. همان.

۴. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۱۹۸.

طی کردند، برحسب شماره، سی مرغ بودند و در این مشاهده سی مرغ چیزی جز سیمرغ نبود و آن چیزی جز مقام صاف و شفاف حق نبوده است. این در اصطلاح عرفان، قرب نوافل است که در حق، در وجود سالک ظهور می‌کند کما اینکه در لیلۃ الاسری، نبی اکرم (ص) به مقامی رسید که جز حق نمی‌دید. به قول نظامی:

از نبی جز نفس نبود آنجا همه حق بود و کس نبود آنجا^۱
یا به قول مولوی:

چون که من من نیستم این دم زهوست پیش این دم هر که دم زد کافراوست^۲
عطار در این مقام حتی خود را بیگانه با حق می‌بیند و من خود را محرم این درگاه نمی‌داند، و این درواقع همان مقام بی‌تعین و بی‌نام‌ونشان عطار است.

چون محرم نیم خود را زمانی که باشد محرم من در جهانی^۳
عطار شعرا را نماد شعور هستی می‌داند، یعنی زبان همه موجودات عالم آفرینش. گاهی شعرا را محرم اسرار خود معرفی می‌کند.

چون ندیدم در جهان محرم کسی هم به شعر خود فرو گفتم بسی^۴
گاهی در خلوتگاه بی‌تعین و بی‌نام‌ونشان خود را هم محرم نمی‌بیند.

چون محرم نیم خود را زمانی که باشد محرم من در جهانی
ز همراهان دین مردی ندیدم ز اخوان صفا گردی ندیدم^۵
از قصه و تمثیل هم برای فهم مسائل اساسی در حوزه حکمت بهره می‌برد.

۱. نظامی. خمسه. «هفت پیکر». بخش ۳.

۲. مولوی. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۴۶.

۳. عطار. الهی نامه، بخش پایانی.

۴. همو. منطق الطیر، «در وصف حال».

۵. همو. الهی نامه، ص ۲۳۰.

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی مثال دانه است
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل^۱
قصه‌های قرآن را روح قرآن می‌داند.

عطار زیبا دیدن را صفت اصلی عاشق می‌داند:

عیب جويا، توبه چشم عیب‌بین کی توانی بود هرگز غیب‌بین
اولاً از عیب خلق آزاد شو پس به عشق غیب مطلق شاد شو
موی بشکافی به عیب دیگران ور پیرسم عیب تو کوری در آن^۲
یا می‌گوید:

عیب بینی زان که تو عاشق نه‌ای لاجرم این شیوه را لایق نه‌ای
گرز عشق اندک اثر می‌دیده‌ای عیب‌ها جمله هنر می‌دیده‌ای^۳
عطار بنیان عشق را بر بدنای می‌داند:

عشق را بنیاد بر بدنای است هرکه از این سرکشد از خامی است^۴
یا درباره شیخ صنعان می‌گوید:

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود در کمال از هرچه گویم بیش بود
پیشوایانی که در عشق آمدند پیش او از خویش بی خویش آمدند
عشق دختر کرد غارت جان او کفر ریخت از زلف بر ایمان او
شیخ ایمان داد و ترسایی خرید عاقبت بفروخت رسوایی خرید^۵
درحالی که حافظ می‌گوید:

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۱۰۷.

۲. عطار، منطق الطیر، «عذر آوردن مرغان».

۳. همان.

۴. همان، «جواب همد، حکایت شیخ صنعان».

۵. همان.

گرچه راهی است پراز بیم و خطر تا بردوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی^۱
راه عشق ار چه کمینگاه کمان داران است
هرکه دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد^۲

عطار مدعی عشق را رسوا می‌داند:

بود اندر مصر شاه‌ی نامدار مفلسی بر شاه عاشق گشت زار
با تو گفتم کار تو یک بارگی سربریدن خواهی یا آوارگی؟
هرکه سر بروی به از جانان بود عشق ورزیدن براو تاوان بود
گرمز من او سربریدن خواستی شهریار از مملکت برخاستی^۳
همچنین شیخ عطار که با کار طبابت و داروسازی امرامعاش
می‌کرد، در اواخر منطق‌الطیر می‌گوید:

من نخواهم نان هر ناخوش منش بس بود این نانم و این نان خورش
من ز کس بردل کجا بندی نهم نام هر دون را خداوندی نهم
نه طعام هیچ ظالم خورده‌ام نه کتابی را تخلص کرده‌ام^۴
عطارشناسان، آزادگی عطار در دوران حیاتش را تأیید می‌کنند و استاد
دینانی نیز در کتاب دفتر عقل و آیت عشق به آن پرداخته است. فضای
حکمی و عرفانی آثار عطار موجب شده است که بیش از چهل برنامه معرفت
به آن اختصاص یابد، که اینک نوشتار پیش رو کتابت آن گفت‌وگوی
طولانی است. امید است مورد قبول و استفاده علاقه‌مندان قرار گیرد.
اسماعیل منصوری لاریجانی

۱. حافظ، دیوان حافظ، غزل شماره ۴۵۶.

۲. همان، غزل شماره ۱۲۸.

۳. عطار، منطق‌الطیر، «حکایت عاشق شدن مفلس از پادشاه».

۴. همان، «در وصف حال».